# قتل پسر سرکش به دست پدر عصبانی

**گروه حوادث** – پدر تبریزی که ۲۳ آبان ماه سال ۱۴۰۰ به دنبال درگیری لفظی پسر ۱۷ ساله خود را در یکی از کوچه های تبریز به قتل رسانده بود، در شعبه اول دادگاه کیفری یک آذربایجان شرقی به ۳ سال حبس محکوم شد.

ساعت ۱۱ ظهر ۲۳ آبان ماه سال ۱۴۰۰ بود که گزارش قتل دردناک پسری جوان به تیم جنایی پلیس آگاهی تبریز گزارش و تیمی از ماموران برای بررسی صحنه جرم و کشف رمز و راز این جنایت هولناک به همراه بازپرس ویزه قتل به محل حادثه اعزام شدند.

کارآگاهان به محض رسیدن به کوچه، با انبوهی از جمعیت مواجه شدند که مات و مبهوت وسط کوچه حلقه زده اند و وسط این حلقه مملو از جمعیت، جسم بی جان پسری جوان افتاده و مادرش بالای سرش شیون و گریه سر می دهد؛ گریه ای که دل هر شنونده ای را به درد می آورد.

در جایی دور از این جمعیت و در گوشه ای خلوت، پدر این جوان روی زمین نشسته و سرش را میان دستانش گرفته است. طوری که انگار کل دنیا روی سرش خراب شده است.

اما همسایه ها به محض مشاهده پلیس به سمت آنان حرکت کرده و پرده از راز این جنایت برداشتند و گفتند: پدر این جوان، وی را کشان کشان از خانه به کوچه آورد و با استفاده از روسری خفه اش کرد.

با اظهارات همسایگان و شاهدان ماجرا، کارآگاهان پدر مقتول را دستگیر و پدر در همان بازجویی اولیه به جرم خود اعتراف کرد.

**گفتگو با پدری که قاتل پسرش شد**

**چند سال است که ازدواج کرده ای؟**

۳۴ سال قبل، وقتی ۲۱ ساله بودم با دختر مورد علاقه ام ازدواج کردم. دختری که همه زندگی ام است و جانم را هم برایش می دهم. حاصل این ازدواج ۲ پسر و یک دختر بود، فرزندانی که با تولد هرکدام خداوند را هزاران بار شکر می گفتیم.

**از پسرتان برایمان بگوئید؟**

پسرم علی، فرزند آخرمان بود؛ روی چشمانمان بزرگش کردیم. برایش برنامه ها و آرزوها داشتیم. اما وقتی ۱۲ ساله شد رفت و آمد وی با دوستان ناباب آغاز شد. دوستانی که هرچه می کشیدیم از دست آنان بود، دوستانی که زندگی من و پسرم و خانواده ام را نابود کردند. دوستانی که ما را به خاک سیاه نشاندند. از وقتی با دوستان ناباب رفت و آمد کرد، به مصرف مشروبات الکلی نیز روی آورد.

از دست کارهای علی، روزگار من و مادرش همیشه سیاه بود، حتی یک روز خوش هم نداشتیم. تمام تلاش خود را برای ترک کردنش انجام دادیم. حتی با صاحب کارخانه ای که خودم در آن مشغول به کار بودم، صحبت کردم و علی در آن مشغول به کار شد. اما بعد از مدتی با بهانه گیری های مختلف دیگر سرکار نرفت.

**چگونه متوجه اعتیاد علی شدید؟**

همیشه سرگردان و بیکار بود و با گردن کلفتی، از مادرش پول می گرفت. ساعت ۲ شب به خانه می آمد و تا ظهر می خوابید. اما در کمال تعجب متوجه شدیم علی چند روزی است که صبح ها برخلاف روزهای گذشته اول وقت بیدار می شود . با توجه به غیرعادی مسئله، با همسرم تصمیم گرفتیم وی را تعقیب کنیم. در حین تعقیب با صحنه ای مواجه شدیم که در آن لحظه، کل دنیا روی سرمان آوار شد. صحنه ای که با دیدن آن، هزاران بار آرزوی مرگ کردیم. صحنه ای که کمرمان را شکست و از کل دنیا ناامیدمان کرد. صحنه ای که دیدن آن، برای هر پدر و مادری زجرآور است. آن صحنه چیزی جز لحظه "گل" کشیدن جگرگوشه یمان روی صندلی پارک نبود. دیدیم علی روی صندلی پارک نشسته و در حالت کاملا خماری قرار دارد. فقط خدا می داند آن لحظه من و مادرش چه حالی داشتیم.

**تا به حال علی بازداشت هم شده بود؟**

در آن لحظه با پلیس ۱۱۰ تماس گرفتیم تا بلکه با بازداشت شدنش، اندکی سرعقل بیاید. علی از پارک رفت، برگشتیم به خانه و در حین برگشت علی را در کوچه دیدیم که به سمت خانه می رود. سریع با پلیس ۱۱۰ تماس گرفتیم و علی بازداشت شد اما خیلی زود آزاد شد.

**بعد از آزادی رفتار علی تغییری کرده بود؟**

اما علی بعد از بازگشت از کلانتری، تمام شیشه های خانه و کنترل تلویزیون و... را شکست. در آن لحظه آنقدر عصبانی شدم که سیم تلویزیون را کشیدم و دور گردن علی حلقه زدم؛ ولی مادرش آنقدر داد و فریاد کرد که همسایه ها ریختند و وی را از دستم گرفتند. در همان لحظه، علی را به بیمارستان رازی برده و به مدت ۹ روز در آنجا بستری کردیم.

اما بستری در بیمارستان تنها در حد چند روز تاثیرگذار بود. بعد از چند روز همان آش و همان کاسه؛ دوباره گل کشیدن ها و آزار و اذیت های فراوان علی شروع شد.

**آیا دوباره فکری به استخدام و کار کردن وی کردید؟**

بله، با خواهش و التماس در کارخانه ای که یکی از اقوام در آن مشغول به کار بود، علی را استخدام کردیم. اما اینجا هم بعد از مدت کوتاهی، با بهانه گیری های مختلف حاضر به کار نشد.

من و مادرش آنقدر از دست کارهای علی درمانده شده بودیم که گفتم: "عیب ندارد علی جان تو اصلا کار هم نکن؛ من ماهیانه تا ۲ میلیون تومان بهت می دهم، ولی فقط آبرومندانه زندگی کن" ولی اصلا گوش های علی به این حرف های من بدهکار نبود.

**از جزئیات روز حادثه برایمان بگویید؟**

روز حادثه، طبق معمول ساعت ۶ و نیم صبح از سرکار به خانه برگشته و از کمد پتو برداشتم تا بخوابم. چشمانم گرم خواب میشد که متوجه شدم علی بیدار شد. سیگار و فندک خود را از روی لباسشویی برداشت و بالای سر مادرش ایستاد و از او پول خواست. ولی مادرش گفت: "دیگر پولمان تمام شده است و چیزی نداریم به تو بدهیم". ولی علی اصلا دست بردار نبود، از خانه بیرون رفت و اندکی بعد دوباره برگشت و باز تقاضای پول کرد. این بار مادرش گفت: "ه خدا چیزی نداریم که به تو بدهیم، ولی صبر کن ببینم می توانم از همسایه ها یا کسی پول قرض کنم و به تو بدهم"

مادرش چادر سر کرد و همراه علی از پله ها پایین رفتند. دیدم سر و صدایشان زیاد شد، چرا که علی اصلا زیر بار نمی رفت و می گفت الا و بلا باید پول بدهی؛ از علی خواهش کردم ساکت شود، چرا که الان تمام همسایه‌ها خواب هستند و این همه سر و صدا برای همسایه ها اذیت کننده است.

ولی علی رو به من فحش های ناسزا داد. من هم گلدانی را که در راهرو بود برداشتم و به سمت علی پرت کردم. علی از پله ها بالا آمد و کشیده ای به من زد. در این حین آنقدر عصبانی شدم که چادر را از سر همسرم برداشتم و دور گردن علی گره زده و وی را از پله ها به پایین بردم. وقتی به کوچه رسیدم چندین گره محکم دور گردنش زدم و با خود کشیدم. همسرم مدام جیغ می زد و از همسایه ها تقاضای کمک می کرد. تمام همسایه ها به کوچه ریختند. اما اجازه ندادم کسی نزدیک شود و مداخله کند.

بعد از فوت علی، چون شلوار خانگی پوشیده بودم به خانه برگشته و شلوار بیرون پوشیده و به کوچه رفته و از همسایه ها خواستم تا با پلیس تماس بگیرند. بعد از آمدن پلیس، خود را تسلیم آنان کردم. در آن لحظه واقعا مغزم قفل کرده بود.

این پدر در پایان سخنان خود و درحالی که اشک از چشمانش جاری می شد گفت: علی پسر بسیار پاک و با ناموس و درستی بود، تنها مشکل اش مصرف مواد مخدر بود. او را کشتم چون بعد از من چه کسی می خواست مخارج وی و موادش را بدهد. بعد از من چیکار می خواست بکند.

در این سال ها علی مرا بسیار اذیت کرده بود، از دست وی روز و شب و آرامش و آسایش نداشتم. تمام آبرویم را در محله و کوچه برده بود. اما من او را حلال کردم و امیدوارم همیشه روحش در آرامش باشد.

بنا بر این گزارش، پرونده این پدر برای صدور رای از شعبه ۶ دادسرای عمومی و انقلاب تبریز به شعبه اول دادگاه کیفری یک استان ارسال و قضات دادگاه رای به ۳ سال حبس این پدر صادر کردند.

# ملاقات تلخ دختربچه تهرانی با مادرش پس از یکسال

**گروه حوادث** – دیدار زنی که قاتل شوهرش بود با کودک خردسالش، یکی از خاطرات تلخ محمد وهابی بازپرس جنایی است.

دکتر محمد وهابی بازپرس شعبه دوم دادسرای جنایی تهران است که در طول سال های کار خود پرونده های مهمی را رازگشایی کرده است.

از جمله پرونده هایی که این بازپرس جنایی در دستور کار خود داشته می توان به پرونده قتل دخترک ۶ ساله ای به نام بهار به دست مرد مورد علاقه مادرش اشاره کرد.همچنین پرونده جنجالی دیگری که در دستور کار این بازپرس جنایی بوده است پرونده قتل دختر فراری در دخمه شیطان بود که جسد دختر جوان چند ماه در خانه مرد جوان مخفی مانده بود.

در گفتگو با این بازپرس جنایی دقایقی پای خاطراتش می نشینیم و او در عنوان تلخ ترین خاطره خود به هیچ یک از جنایت های هولناکی که رسیدگی کرده است؛ اشاره نمی کند.خاطره تلخ او مربوط می شود به صحنه تلخ دیدار یک مادر متهم به قتل با کودک خردسالش.

بازپرس وهابی در شرح این خاطره به خبرنگار ما گفت:«حدود دو سال قبل بود که رسیدگی به پرونده قتل مرد جوانی در یکی از محله های تهران در جریان کارم قرار گرفت.مرد جوان در خانه اش با اصابت یک ضربه چاقو به قتل رسیده بود و همسرش که در لحظه جنایت در محل حضور داشت در همان بررسی های ابتدایی می گفت که با شوهرش دعوا کرده و در جریان درگیری همسرش اقدام به خودزنی کرده است.اما ضربه وارد شده به قفسه سینه به نحوی بود که بعید به نظر می رسید، خودزنی باشد.برای همین زن جوان را تحت تحقیقات بیشتر قرار دادیم و ضد و نقیض گویی های او سبب شد که به او مظنون شده و بازداشتش کردم. مثل همه پرونده‌های جنایی مدتی تحقیق و تمرکز روی این پرونده داشتم و همه ابعاد زندگی این زن و شوهر را بررسی می کردم.همه چیز حکایت از اختلافات عمیق بین آنها داشت و روزهای اول بعد از بازداشت زن جوان، بارها او و خانواده اش اصرار می کردند که بی گناه بودنش را باور کنم و هر بار می گفتند که این زن مادر یک طفل شیرخوار است.اما من در جایگاه یک بازپرس نمی توانستم تصمیم گیری احساسی داشته باشم و هر قدر بیشتر تحقیق می کردم، بیشتر به این نتیجه می رسیدم که زن جوان مظنون اصلی پرونده است.هر بار که او را تحت بازجویی قرار می دادم،انکار می کرد و در مورد روز حادثه می گفت که آن روز بر سر مسائل پیش پا افتاده با شوهرش بحث کرده بود.می گفت شوهرم به من گفت چراغ را خاموش کن،همان موقع فرزندم گریه می کرد و من اول او را بغل کردم. همین بهانه ای شد برای اعتراض شوهرم و می گفت چرا به حرفم بی اعتنایی می کنی.وقتی دعوا بین ما بالا گرفت او با چاقو ضربه ای به وسط سینه خودش زد که باعث مرگش شد.

اما حرف هایش باور پذیر نبود و هر قدر دلایل و قرائن به پرونده اضافه می شد،گناهکار بودن زن جوان بیشتر برای من مشخص می شد.چند ماهی که گذشت نتیجه معاینه جسد هم از سوی پزشکی قانونی اعلام شد که دلایل خودزنی را منتفی اعلام کردند.حالا دیگر برای من هم مشخص شده بود که زن جوان بی گناه نیست و بر خلاف انکارش در همه روند رسیدگی، بعد از اخذ آخرین دفاع پرونده، او را با موضوع اتهام قتل عمد شوهرش برای رسیدگی به دادگاه فرستادیم و آن زن هنوز در زندان منتظر رسیدگی پرونده در دادگاه است.اما روزی که آخرین دفاع او را گرفتم با صحنه تکان دهنده‌ای مواجه شدم که من را خیلی منقلب کرد. آن روز متهم به خانواده اش گفته بود که قرار است به دادسرا بیاید و خانواده اش دختر او را به شعبه آورده بودند تا با مادرش دیدار کند.دخترک که وارد شعبه شد به چشمم شبیه یک عروسک آمد.چشم هایش آبی و درشت مثل تیله بود و موهای بوری داشت.خانواده متهم قبل از آن به من گفته بودند که این دختربچه فقط مادرش را دارد! آن روز حدود یک سالی از بازداشت مادر می گذشت و دختربچه شیرخوار حالا یک طفل نوپا بود و راه می رفت.وقتی مادرش از در شعبه وارد شد، آغوشش را باز کرد که دخترک به سمتش برود. دختربچه چند ثانیه ای ایستاد و مادرش را نشناخت.

عقب عقب سمت خانواده مادرش رفت و از مادرش غریبی کرد و سمت او نمی رفت.مادرش گریه می کرد و دلش می خواست بچه را در آغوش بکشد. چند دقیقه ای طول کشید تا آن دختربچه به مادرش نزدیک شد اما معلوم بود که با مادرش حس آشنایی و نزدیکی ندارد.

آن روز با همه وجود برای آن دخترک زیبا غمگین بودم.فکر می کردم کاش کار زندگی شان به اینجا نمی کشید که دور از آغوش مادر و پدر زندگی کند.تصویر لحظه ای که آن دختر کوچولو از متهم پرونده من که مادرش بود غریبی کرد و از او دور شد؛یکی از تلخ ترین خاطرات دوران کاری من باقی خواهد ماند.»


## نیازمندیهای روزانه جزیره کیش

تلفن ۴۴۴۲۴۹۹۹ – ۴۴۴۲۰۲۸۴ (۰۷۶)
سایت: www.eghtesad-kish.ir

### استخدام

دعوت به همکاری از یک نفر خانم علاقمند به فعالیت در حوزه بازاریابی تبلیغاتی جهت همکاری با یک شرکت دعوت به همکاری می شود.
تلفن هماهنگی: ۴۴۴۲۰۲۸۴

**استخدام نیروی خدماتی**
یک شرکت برای تکمیل نیروهای موردنیاز خود، نیروی خدماتی ساکن کیش استخدام می نماید. متقاضیان با شماره ۰۷۶۴۴۴۲۰۲۸۴ تماس حاصل فرمایند.

به تعدادی کارگر ساده
جهت کار پاره وقت
بعنوان پیک موتوری نیازمندیم.
۴۴۴۲۴۹۹۹

**استخدام منشی صبح ساکن کیش**
یک شرکت برای تکمیل نیروهای موردنیاز خود، منشی شیفت صبح استخدام می نماید. متقاضیان با شماره ۰۷۶۴۴۴۲۴۹۶۹ تماس حاصل فرمایند.
ساعت کاری: ۸ تا ۳/۵

### خدمات

**خدمات تاسیسات آب و لوله کشی**
جزئی و کلی مجتمع های اداری مسکونی -خدماتی -تجاری
۰۹۳۴۷۶۹۳۶۲۴ رضایی

**خدمات برق**
انجام کلیه امور برق ساختمان و پروژه های شما - کلی و جزئی
۰۹۱۲۰۴۵۹۱۹۸

دوربین های مدار بسته
درب های اتوماتیک
دارکوب ۰۹۱۲۹۴۲۴۰۲۲

### حمل کالا

**حمل و جابجایی کالا**
با ۶ چرخ در سطح جزیره
۰۹۳۴۷۶۹۴۷۲۰

### صنایع چوب

**صنایع چوب حلاج کیش**
کلیه سفارشات
MDF، چوبی
دکوراسیون غرفه و منزل
تلفن ۷۶۹۸۲۵۲

**شرکت کهن چوب** تولیدکننده انواع درب های چوبی برای کلیه پروژه ها مسکونی ، تجاری ، هتلی ، و اداری
جزیره کیش درخت سبز صنعت ۲ پلاک ۴۳ تهران شهرک صنعتی چهار دانگه
۰۷۶۴۴۴۷۳۱۳۹ ۰۹۳۴۷۶۹۹۱۸۶
www.kohanchoob.ir

**شرکت چوب سازان آداک صنعت کیش**
ساخت انواع منسوجات چوبی ، کابینت، ترمو وود.....شو روم
بازار پادنا ۰۹۳۴۷۶۸۲۵۵۸

### مفقودی

اصل سند خودروی فورد سواری رنگ مشکی متالیک به شماره پلاک ۳۹۳۷۵/۲۲ شماره موتور BC188055 شماره شاسی 1FAHP2DW7BG188055 به نام شرکت نیکا نویان نوید مفقود گردیده است و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

### آب معدنی

**کیش نوش**
تولید و توزیع آب معدنی در جزیره
۴۴۴۷۳۴۲۲ - ۴۴۴۷۳۴۲۱

صنایع چوب حلاج کیش
کلیه سفارشات
MDF، چوبی
دکوراسیون غرفه و منزل
تلفن: ۷۶۹۸۲۵۲